■ چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۵ ■ ۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۸ ■ ۱۸ November ۲۰۲۶ ■ سال سوم ■ شماره ۶۱۰ ■ قیمت: ۲۰ هزار تومان

Charsoghnewspaper

نبض اقتصاد را در دست بگیرید

چارسوق



۲ ۳ ۴ ↙

اقتصاددان ضد مردمی

پرونده مواضع موسی غنی‌نژاد؛ از واکسن فقط برای پولدارها تا مخالفت با نظارت بر بازار

چارسوق
نبض اقتصاد را در دست بگیرید
Charsogh newspaper
چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۵ ■ سال سوم ■ شماره ۶۱۰



ماجرای واکسن کرونا؛ وقتی دسترسی به جان انسان‌ها تابع توان مالی شد

یکی از بحث‌برانگیزترین مواضع غنی‌نژاد به دوران همه‌گیری کرونا بازمی‌گردد. در آن مقطع، او در مصاحبه با بی‌بی‌سی فارسی، در دفاع از منطق اقتصادی تولید و توزیع واکسن، استدلال کرد شرکت‌ها و کشورهایی که هزینه و ریسک تولید واکسن را پذیرفته‌اند، حق دارند از منافع اقتصادی آن بهره‌مند شوند.

در بخشی از این گفت‌وگو، هنگامی که مجری مسئله ناتوانی کشورهای فقیر در خرید واکسن را مطرح کرد، غنی‌نژاد گفت راه‌حل این است که کشورهای فقیر تلاش کنند ثروتمند شوند تا بتوانند هزینه واکسن را بپردازند. مسئله این اظهارات صرفاً دفاع از حقوق مالکیت فکری شرکت‌های داروسازی نیست؛ بلکه تقدم منطق بازده اقتصادی بر ضرورت دسترسی برابر به یک کالای حیاتی را به نمایش می‌گذارد.

واکسن کرونا یک کالای معمولی مانند تلفن همراه یا خودروی لوکس نیست. در شرایط همه‌گیری، دسترسی به واکسن با حق حیات، سلامت عمومی و امنیت جمعی ارتباط دارد. اگر دسترسی به واکسن به توان پرداخت وابسته شود، فقیرترین جوامع و گروه‌های اجتماعی بیشترین آسیب را می‌بینند.



عدالت اجتماعی از نگاه غنی‌نژاد؛ مفهومی که آن را سراب می‌داند

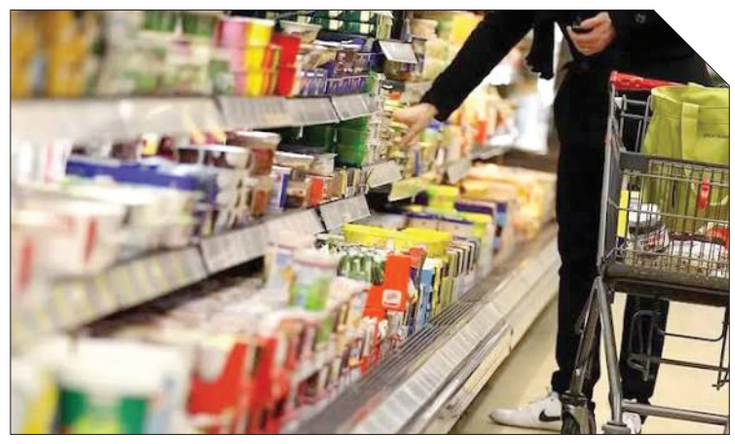
غنی‌نژاد در گفت‌وگویی با خبرگزاری تسنیم در ۲۷ دی ۱۴۰۰، دیدگاه خود درباره عدالت اجتماعی را به‌روشنی بیان کرده است. او با استناد به اندیشه‌های فریدریش هایک، عدالت اجتماعی را مفهومی غیرقابل تعریف و درنهایت «سراب» توصیف می‌کند. از جمله استدلال‌های او این است که مشخص نیست چه کسی باید تعیین کند چه میزان مالیات از ثروتمندان گرفته شود و چه سهمی از ثروت به طبقات محروم اختصاص یابد. او می‌گوید:

-تعیین میزان مالیات عادلانه بر ثروتمندان معیار مشخصی ندارد.

-توزیع مجدد ثروت برای از بین بردن فقر مطلق می‌تواند خوب باشد، اما لزوماً ارتباطی با عدالت ندارد.

-سیاست تبعیض مثبت که برای حمایت از گروه‌های محروم به کار گرفته می‌شود، سیاست درستی نیست.

-نمی‌توان به توافق مشخصی درباره الگوی توزیع عادلانه ثروت رسید. این نگاه، یکی از مهم‌ترین اختلاف‌های بنیادین میان اقتصاد بازارگرای مورد دفاع غنی‌نژاد و رویکردهای عدالت‌محور است. درواقع، حتی اگر بپذیریم که تعیین میزان دقیق و مطلوب بازتوزیع ثروت دشوار است، از این دشواری نمی‌توان نتیجه گرفت که مسئولیت عمومی در قبال کاهش فقر و نابرابری بی‌معناست. آیا وقتی کودکی به دلیل فقر از آموزش مناسب محروم می‌شود، یا خانواده‌ای توان تأمین دارو و مسکن ندارد، صرفاً باید به تفاوت توان اقتصادی افراد و سازوکار بازار ارجاع داد؟ عدالت اجتماعی فقط به معنای برابر کردن درآمد همه افراد نیست. دسترسی به آموزش، درمان، تغذیه، فرصت‌های اقتصادی و حداقل‌های زندگی نیز از موضوعات اصلی عدالت اجتماعی است.



آزادسازی قیمت‌ها؛ مخالفت با قیمت‌گذاری حتی برای کالاهای موردنیاز اقشار کم‌درآمد

غنی‌نژاد در نوشته‌ای با عنوان «مغالطه مخالفان اقتصاد آزاد» در شهریور ۱۳۹۷، صریحاً با قیمت‌گذاری دولتی کالاهای موردنیاز اقشار کم‌درآمد مخالفت کرده است.

او معتقد است قیمت‌گذاری دولتی به جای حمایت از مصرف‌کننده، موجب ایجاد رانت، فساد و اتلاف منابع می‌شود. در این نوشته، استدلال می‌کند که کاهش قدرت خرید مردم ناشی از تورم است، نه گران‌فروشی فروشندگان؛ بنابراین دولت باید به جای کنترل قیمت کالاها، سیاست‌های پولی و مالی خود را اصلاح کند.

او همچنین از آزادسازی کامل بازار ارز و تک‌نرخی شدن آن دفاع کرده و حمایت از اقشار کم‌درآمد را خارج از سازوکار قیمت‌ها و از طریق شبکه‌های حمایتی پیشنهاد می‌کند. این موضع در سال‌های بعد نیز ادامه داشته است.

در نوشته دیگری درباره سیاست‌های اقتصادی دولت، از محدودیت‌های تجارت آزاد انتقاد کرده و بر ضرورت سپردن امور اقتصادی به بازار تأکید کرده است. مسئله اینجاست که آزادسازی قیمت‌ها در اقتصادی که با تورم بالا، انحصار، ضعف رقابت و کاهش قدرت خرید مواجه است، الزاماً به معنای شکل‌گیری بازار رقابتی و بهبود وضعیت مصرف‌کننده نیست. برای مثال، اگر قیمت مواد غذایی آزاد شود اما درآمد خانوارها متناسب با آن افزایش نیابد، نتیجه مستقیم برای خانوار کم‌درآمد می‌تواند کاهش مصرف مواد غذایی و کوچک‌تر شدن سفره باشد.

از سوی دیگر، در بازارهایی که تعداد محدودی تولیدکننده یا واردکننده بر عرضه مسلط هستند، آزادسازی قیمت بدون مقابله مؤثر با انحصار می‌تواند قدرت قیمت‌گذاری را در اختیار بنگاه‌های بزرگ قرار دهد.

بنابراین نمی‌توان صرفاً با استناد به نظریه بازار آزاد، از کنار تفاوت میان بازار رقابتی و بازاری که در آن انحصار و قدرت اقتصادی نامتوازن وجود دارد عبور کرد.

اولویت سود بر دسترسی عمومی: در بحث واکسن کرونا، پاسخ او به مشکل کشورهای فقیر، ثروتمند شدن برای خرید واکسن بود؛ نگاهی که دسترسی به سلامت را به توان مالی گره می‌زند

عدالت اجتماعی در حاشیه: غنی‌نژاد عدالت اجتماعی را مفهومی غیرقابل تعریف و «سراب» می‌داند

آزادسازی قیمت بنزین به‌عنوان راهکار بودجه‌ای: او افزایش قیمت سوخت را راهی برای جلوگیری از کسری بودجه می‌داند؛ رویکردی که می‌تواند هزینه ناکارآمدی مالی دولت را به مصرف‌کنندگان منتقل کند

پرونده مواضع موسی غنی‌نژاد؛
از واکسن فقط برای پولدارها تا مخالفت با نظارت بر بازار

اقتصاددان ضد مردمی

مواضع غنی‌نژاد:

■ دفاع از واکسن کرونا فقط برای پولدارها ■ ادعای عدم کودتای آمریکا در ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ■ سراب خواندن عدالت اجتماعی ■ مخالفت با نظارت بر احتکار ■ حمایت از گرانی بنزین ■ دفاع از شرکت نفت انگلیس و مخالفت با ملی شدن نفت ■ نادیده گرفتن نقش مردم در پشتیبانی از میدان دفاعی ■ دفاع از گران شدن ارز

عقاید غنی‌نژاد:

■ ارز باید گران شود ■ بنزین باید گران شود ■ انکار کودتای آمریکا در ایران ■ مخالفت با ملی شدن صنعت نفت ■ مخالفت با نظارت بر قیمت‌ها ■ قیمت‌ها باید آزاد شود ■ واکسن کرونا را هرکس پول دارد بزند ■ با احتکار نباید برخورد شود ■ انکار نقش تجمعات خیابانی مردم در دفاع از کشور ■ مخالفت با سیاست‌های حمایتی از فقرا



گزارش

موسی غنی‌نژاد از شناخته‌شده‌ترین مدافعان اقتصاد بازار آزاد در ایران است. او در سال‌های گذشته بارها سیاست‌های حمایتی دولت، قیمت‌گذاری دستوری، یارانه‌ها، مداخلات تنظیم‌گرانه و حتی برخی برداشت‌های عدالت‌خواهانه از اقتصاد را مورد انتقاد قرار داده است. غنی‌نژاد از حامیان انتخاباتی حسن روحانی و مسعود پزشکیان بوده و جزو اقتصاددانان سیاسی کار محسوب می‌شود. او در بزنگاه‌های انتخابات، برای کاندیداهای اصلاحاتچی، آبرو می‌گذارد اما همیشه پس از گند زدن دولت‌های مورد حمایتش، خود را کنار می‌کشد و به لاک انتقاد بازمی‌گردد. بررسی مواضع و اظهارات موسی غنی‌نژاد در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که او در موضوعات مختلف اقتصادی و اجتماعی، از واکسن کرونا و عدالت اجتماعی گرفته تا قیمت‌گذاری کالاها، نظارت دولت بر بازار و تجمعات مردمی، از منظری به دفاع از سازوکار بازار آزاد و محدود کردن مداخله دولت پرداخته است. محور اصلی ایرادات به غنی‌نژاد، فاصله میان نظریه انتزاعی او از بازار آزاد و واقعیت‌های اقتصادی جامعه‌ای است که با فقر، نابرابری، انحصار و کاهش قدرت خرید مردم مواجه است. در ادامه، مهم‌ترین مواضع بحث‌برانگیز او را مرور می‌کنیم.



مخالفت با دستگاه‌های نظارتی؛ حتی در مقابله با احتکار و گران‌فروشی

یکی از تازه‌ترین نمونه‌های رویکرد غنی نژاد، سرمقاله او با عنوان «مسائل اقتصادی و راهکارهای پلیسی» در روزنامه دنیای اقتصاد، مورخ ۱۰ تیر ۱۴۰۵ است. او در واکنش به تشکیل اتاق وضعیت توسط پلیس امنیت اقتصادی برای هماهنگی نظارت بر بازار کالاهای اساسی، جلوگیری از احتکار، گران‌فروشی و تخلفات اقتصادی، این اقدام را تأسف‌آور توصیف کرده است. استدلال او این است که اضافه شدن دستگاه‌ها و سازوکارهای دولتی برای کنترل بازار، پیش‌تر ناکارآمدی خود را نشان داده و حتی می‌تواند مانع گسترش ثروت و رفاه در جامعه شود.

در اینجا باید میان دو مفهوم تفکیک کرد: دخالت دولت در تعیین قیمت و نظارت دولت بر سلامت بازار. ممکن است قیمت‌گذاری دستوری در بسیاری از موارد موجب اختلال در تولید و توزیع شود؛ اما آیا مبارزه با احتکار، تبانی، انحصار، تقلب و گران‌فروشی نیز دخالت ناموجه در بازار است؟

در اقتصادهای مبتنی بر بازار رقابتی نیز دولت وظیفه دارد از حقوق مصرف‌کننده، رقابت سالم و حقوق مالکیت دفاع کند. اگر یک بنگاه با احتکار کالا یا تبانی با دیگران قیمت‌ها را افزایش دهد، نمی‌توان رفتار آن را صرفاً نتیجه طبیعی عرضه و تقاضا دانست. از این منظر، مخالفت کلی با گسترش نظارت اقتصادی، بدون ارائه سازوکار جایگزین مؤثر برای مقابله با تخلفات، می‌تواند به تضعیف حقوق مصرف‌کنندگان منجر شود.



بازار آزاد به‌مثابه کامل‌ترین دموکراسی؛ تعمیم منطق بازار به سیاست و اجتماع

یکی دیگر از مواضع قابل تأمل غنی نژاد، مقایسه سازوکار بازار با دموکراسی سیاسی است. او در اظهاراتی که در کانال رسمی‌اش بازنشر شده، از مفهومی با عنوان «دموکراسی بازار» دفاع می‌کند و می‌گوید هر فرد با خریدن یا نخریدن یک کالا، به نوعی رأی می‌دهد. او حتی بازار را کامل‌ترین شکل دموکراسی در ذهن انسان توصیف می‌کند و استدلال می‌کند که همان‌طور که باید در اقتصاد به قیمت بازار اعتماد کرد، در سیاست، فرهنگ و اجتماع نیز باید دستور دادن را کنار گذاشت. در پاسخ به غنی نژاد باید گفت: رأی اقتصادی افراد در بازار، با رأی سیاسی شهروندان در نظام دموکراتیک یکسان نیست. قدرت خرید افراد در بازار برابر نیست. فرد ثروتمند می‌تواند با قدرت خرید خود سهم بیشتری از تقاضای بازار را شکل دهد، اما در انتخابات دموکراتیک، اصل برابری رأی شهروندان مطرح است. درنتیجه، نمی‌توان صرفاً از انتخاب مصرف‌کننده نتیجه گرفت که هرآنچه بازار تعیین می‌کند، لزوماً بازتاب اراده برابر مردم یا تأمین‌کننده منافع عمومی است. بازار می‌تواند ابزار مهمی برای تخصیص منابع باشد، اما جایگزین کامل سیاست عمومی، قانون‌گذاری و مسئولیت اجتماعی دولت نیست.



بازار آزاد به‌مثابه کامل‌ترین دموکراسی؛ تعمیم منطق بازار به سیاست و اجتماع

غنی‌نژاد و نادیده گرفتن نقش خیابان در پشتیبانی از میدان دفاعی ایران

یکی از اشکالات جدی در نقد اخیر موسی غنی‌نژاد به علی شریعتی، تقلیل تجمعات شبانه مردم پس از جنگ به دوقطبی‌سازی سیاسی و ایدئولوژیک است؛ تحلیلی که زمینه اصلی شکل‌گیری این اجتماعات، یعنی تجاوز نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران و ضرورت حمایت اجتماعی از نیروهای مدافع کشور را به حاشیه می‌راند. تجمعات شبانه مردم در شرایطی شکل گرفت که ایران با یک جنگ خارجی مواجه بود و نیروهای مسلح کشور در حال مقابله با تجاوز دشمن بودند. در چنین وضعیتی، حضور مردم در خیابان‌ها و اعلام حمایت از نیروهای نظامی، صرفاً یک کنش سیاسی معمول نبود؛ بلکه می‌توانست به تقویت روحیه مدافعان، افزایش انسجام ملی و انتقال پیام مقاومت به دشمن کمک کند.

حتی برخی تحلیلگران غربی نیز به اهمیت این اجتماعات در حفظ روحیه نیروهای نظامی و ایجاد همبستگی اجتماعی در شرایط جنگ اشاره کرده‌اند. بنابراین، نادیده گرفتن این کارکرد و تقلیل حضور خیابانی مردم به دوقطبی‌سازی، به معنای حذف یکی از ابعاد مهم قدرت دفاعی کشور از تحلیل سیاسی است.

در جنگ، قدرت ملی صرفاً در تعداد موشک‌ها، تجهیزات نظامی و توان عملیاتی نیروهای مسلح خلاصه نمی‌شود. اراده عمومی برای مقاومت، احساس پشتوانه اجتماعی در میان نیروهای مدافع و ناکام گذاشتن محاسبات دشمن درباره فروپاشی انسجام جامعه نیز اهمیت دارد. خیابان در چنین شرایطی می‌تواند به عرصه نمایش این اراده ملی تبدیل شود. اشکال تحلیل غنی‌نژاد آن است که تجمعات را عمدتاً از دریچه دوقطبی‌سازی و ایدئولوژی بررسی می‌کند و از کنار نقش آنها در تقویت پشتوانه اجتماعی دفاع ملی می‌گذرد. درواقع، مسئله فقط این نیست که آیا حضور چند شـــبانه مردم در خیابان، دلیل درستی یک موضع سیاسی است یا خیر؛ مسئله مهم‌تر این است که آیا در شرایط تجاوز خارجی، حمایت عمومی از نیروهای نظامی و اعلام همبستگی با مدافعان کشور، یک کارکرد ملی و دفاعی دارد یا نه. نادیده گرفتن نقش خیابان در حمایت از میدان، نادیده گرفتن پیوند میان اراده ملت و قدرت دفاعی کشور است؛ پیوندی که در لحظات جنگ، می‌تواند به یکی از مؤلفه‌های مهم مقاومت ملی تبدیل شود.

خصوصی‌سازی و آزادسازی؛ تقدم منطق بازار بر مالکیت و تصدی‌گری عمومی

غنی‌نژاد بارها از خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی دفاع کرده و معتقد است خصوصی‌سازی بدون آزادسازی، نتیجه مطلوبی ندارد. او در مصاحبه با علی علیزاده در اردیبهشت ۱۴۰۲، درباره واگذاری بنگاه‌های دولتی در ایران گفت: «خصوصی‌سازی در ایران همه‌اش بازی است» و با انتقاد از شیوه واگذاری‌ها، به انتقال دارایی‌ها به افراد وابسته و برخوردار از رانت اشاره کرد. او همچنین تأکید کرد که لیبرالیسم به معنای بی‌قانونی نیست و دولت نباید به همه امور اقتصادی و اجتماعی دستور بدهد. نقد خصوصی‌سازی رانتی، به خودی خود قابل دفاع است؛ اما پرسش مهم این است که آزادسازی مورد نظر او در اقتصادی با انحصارات گسترده، ضعف رقابت و توزیع نامتوازن ثروت، چه تضمینی برای جلوگیری از انتقال دارایی‌های عمومی به گروه‌های برخوردار دارد؟ تجربه خصوصی‌سازی نشان داده است که صرف تغییر مالکیت از دولت به بخش خصوصی، بدون شفافیت، رقابت و نظارت، لزوماً به افزایش بهره‌وری و رفاه عمومی منجر نمی‌شود.

مخالفت با قیمت‌گذاری کالاهای اساسی: او با کنترل قیمت‌ها مخالف است، حتی در شرایطی که افزایش قیمت‌ها فشار سنگینی بر خانوارهای کم‌درآمد وارد می‌کند

کمرنگ کردن نقش نظارت دولت: غنی‌نژاد برخورد انتظامی با احتکار و گران‌فروشی را نقد می‌کند، بی‌آنکه در این موضع، مرز میان قیمت‌گذاری دستوری و مقابله با تخلفات بازار را به‌روشنی مشخص کند

برابری صوری در بازار: او خرید و نخریدن کالا را به رأی دادن در دموکراسی تشبیه می‌کند؛ درحالی‌که قدرت خرید مردم برابر نیست و توان اثرگذاری آنها بر بازار تفاوت دارد

چارسوق
نبض اقتصاد را در دست بگیرید
Charsogh newspaper
چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۵ ■ سال سوم ■ شماره ۶۱۰

اخبار



اقتصاددان سیاسی‌کار

حمایت از حسن روحانی در انتخابات ۱۳۹۶، یک موضع‌گیری انتخاباتی مستند از سوی موسی غنی‌نژاد است. نام او در فهرست امضاکنندگان بیانیه حمایت ۵۰ اقتصاددان از روحانی دیده می‌شود؛ بیانیه‌ای که در آن، رأی به روحانی به‌عنوان راهی برای ثبات بازارها، کنترل تورم، توسعه اقتصادی و فقرزدایی معرفی شده بود. این حمایت صرفاً یک اظهارنظر مبهم نبود؛ غنی‌نژاد نام خود را پای بیانیه‌ای گذاشت که برای دولت روحانی وعده اقتصادی و اجتماعی ترسیم می‌کرد.

او در انتخابات ۱۴۰۳ نیز از مسعود پزشکیان حمایت کرد. غنی‌نژاد در ویدئویی که در آستانه دور دوم انتخابات منتشر شد، اعلام کرد در دور نخست رأی نداده، اما در دور دوم صورت‌مسئله تغییر کرده است و از پزشکیان حمایت کرد.

اما پرسش محوری اینجاست: وقتی اقتصاد کشور با پیامدهای سیاست‌های دولت‌های مورد حمایت این طیف مواجه می‌شود، سهم این اقتصاددانان در پاسخ‌گویی و ارزیابی نسخه‌های اقتصادی خودشان چیست؟ آیا می‌توان هنگام انتخابات از یک نامزد حمایت کرد، سیاست‌های اقتصادی همسو با دیدگاه‌های خود را ترویج داد و پس از آشکار شدن ناکامی‌ها، صرفاً در جایگاه منتقد ایستاد؟

وعده ثبات و توسعه؛ حاصل کارنامه دولت‌های مورد حمایت چه شد؟

در بیانیه سال ۱۳۹۶، حامیان اقتصادی روحانی از ثبات بازارها، کنترل تورم، توسعه پایدار و فقرزدایی سخن گفته بودند؛ اما کارنامه اقتصادی دولت روحانی با جهش نرخ ارز، تورم مزمن، رکود و بحران‌های معیشتی همراه شد. نکته قابل تأمل این است که غنی‌نژاد و دیگر حامیان آن مسیر، باید درباره نسبت وعده‌های آن بیانیه با نتایج اقتصادی دولت پاسخ دهند؛ نه اینکه حمایت انتخاباتی را به فراموشی بسپارند و صرفاً در مقام منتقد ظاهر شوند.

این پرسش در مورد حمایت انتخاباتی از پزشکیان نیز جدی‌تر می‌شود. دولت پزشکیان در شاخص‌های اقتصادی با وضعیتی کم‌سابقه روبه‌رو شده است: بر اساس آمار بانک مرکزی، تورم دوازده‌ماهه در شهریور ۱۴۰۵ به ۶۸.۴ درصد رسید؛ رقمی که در آمار تاریخی این بانک از سال ۱۳۲۳ به بعد سابقه نداشته است. مرکز آمار نیز برای همین ماه تورم سالانه ۷۳.۶ درصد و تورم نقطه‌به‌نقطه ۸۹.۸ درصد را گزارش کرد.

از سوی دیگر، گزارش مرکز آمار درباره بهار ۱۴۰۵ از رشد اقتصادی منفی ۱۰.۱ درصدی با نفت و منفی ۴.۶ درصدی بدون نفت حکایت دارد؛ آماری که نشان‌دهنده تعمیق رکود در اقتصاد کشور است.

در بازار ارز نیز فاصله نرخ دلار از حدود ۵۸ هزار تومان در تابستان ۱۴۰۳ به محدوده ۲۷۰ هزار تومان در آبان ۱۴۰۵ رسیده است؛ افزایشی چند برابری که فشار سنگینی بر قدرت خرید مردم و هزینه تولید وارد کرده است.

پرسش اصلی از غنی‌نژاد

مسئله فقط حمایت انتخاباتی غنی‌نژاد از روحانی و پزشکیان نیست؛ مسئله، هم‌سویی فکری او با آزادسازی قیمت‌ها، رهاسازی بازار و کاهش مداخله تنظیم‌گرانه دولت و سپس ضرورت پاسخ‌گویی درباره نتایج این رویکردهاست. البته نمی‌توان تمام تورم، رکود یا جهش ارزی را صرفاً معلول دیدگاه‌های یک اقتصاددان دانست؛ تحریم‌ها، شوک‌های سیاسی و تصمیم‌های متعدد دولت‌ها نیز در این نتایج مؤثرند. اما همین ملاحظه، پرسش از سهم سیاست‌های اقتصادی مورد حمایت این طیف را منتفی نمی‌کند.

اگر آزادسازی اقتصادی نسخه مطلوب غنی‌نژاد است، اکنون که دولت مورد حمایت او با تورم تاریخی، رشد منفی و جهش شدید ارز روبه‌روست، انتظار می‌رود به‌جای فاصله گرفتن از نتایج، درباره کارآمدی آن نسخه نیز توضیح دهد.





مخالفت با ملی شدن صنعت نفت

گزارش

غنی‌نژاد با این استدلال که در دوره‌های بعد از واقعه ملی شدن صنعت نفت ۱۳۲۹ در دوره پهلوی دوم و جمهوری اسلامی منابع نفت و گاز کشور آنطور که باید به نسبت ظرفیت‌ها مدیریت نشد، پس اقدام به ملی کردن صنعت نفت اشتباه بوده و همان شرکت نفت ایران و انگلیس بهترمی توانست این منابع را مدیریت کند، از منتقدان سرسخت محمد مصدق به شمار می‌رود و او را یک پوپولیست می‌داند که بیش از ملی کردن نفت، درآمد نفت را دولتی کرده است. در این تحلیل او شرکت نفت ایران و انگلیس (بریتیش پترولیوم) را شرکت خصوصی رقابتی فرض می‌گیرد که کنار زده شد و مدیریت نفت دولتی شد. از نظر او، ملی شدن صنعت نفت ایران توسط مصدق یک اشتباه و اقدامی برخلاف منافع ملی ایران بود. غنی‌نژاد از جمله افرادی است که واقعهٔ ۲۸ مرداد سال ۳۲ را کودتا نمی‌داند.

درواقع یکی دیگر از مناقشه‌برانگیزترین مواضع موسی غنی‌نژاد، نقد او به ملی شدن صنعت نفت ایران و مخالفت با روایت تاریخی رایج درباره نهضت دکتر محمد مصدق است. این موضع را می‌توان در امتداد همان نگاه بازارمحور او بررسی کرد؛ نگاهی که در آن، کارآمدی اقتصادی و منطق مالکیت خصوصی گاه بر مسئله حاکمیت ملی، استقلال اقتصادی و کنترل منابع راهبردی تقدم پیدا می‌کند.

در این چارچوب، غنی‌نژاد عملکرد اقتصادی صنعت نفت ایران پس از ملی شدن را با ظرفیت‌های بالقوه آن مقایسه می‌کند و معتقد است منابع نفت و گاز کشور در دوره‌های بعد، چه در حکومت پهلوی و چه در جمهوری اسلامی، متناسب با ظرفیت‌های واقعی مدیریت نشده‌اند. از منظر او، ملی شدن صنعت نفت به جای آنکه به معنای ملی شدن واقعی منافع اقتصادی مردم باشد، عملاً به دولتی شدن درآمد نفت انجامید؛ به این معنا که دولت به بازیگر اصلی مالکیت و مدیریت منابع نفتی تبدیل شد و مردم از طریق ساختار دولت، نه از طریق سازوکارهای اقتصادی مستقل، در منافع آن سهیم شدند.

غنی‌نژاد در این تحلیل، محمد مصدق را سیاستمداری پوپولیست معرفی می‌کند و ملی کردن صنعت نفت را اقدامی می‌داند که به جای افزایش رفاه و بهره‌وری، زمینه گسترش اقتصاد دولتی و وابستگی بیشتر اقتصاد ایران به درآمد نفت را فراهم کرد. این دیدگاه، در عین حال، با نقد او به واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز ارتباط دارد؛ زیرا غنی‌نژاد برخلاف روایت غالب در تاریخ‌نگاری معاصر ایران، در برخی اظهارات خود این واقعه را کودتا نمی‌داند یا دست‌کم در تعریف و تفسیر آن با روایت رایج اختلاف دارد. اما این استدلال، چند مسئله بنیادین تاریخی، اقتصادی و سیاسی را در خود جای داده است که باید جداگانه بررسی شوند.

الف) خطای تاریخی در تصویرسازی از شرکت نفت ایران و انگلیس

نخستین ایراد به این استدلال، تصویرسازی از شرکت نفت ایران و انگلیس به‌عنوان یک شرکت خصوصی رقابتی و مستقل از دولت بریتانیاست. این شرکت، پس از خرید سهام کنترلی آن توسط دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۴، عملاً تحت کنترل دولت انگلیس قرار داشت. نفت ایران نه در یک بازار آزاد و رقابتی، بلکه در چارچوب امتیازی انحصاری و با نفوذ مستقیم دولت بریتانیا استخراج و عرضه می‌شد.

بنابراین، مقایسه ملی شدن صنعت نفت با کنار گذاشتن یک شرکت خصوصی رقابتی، از اساس تصویر دقیقی از ساختار مالکیت و قدرت آن شرکت ارائه نمی‌کند. مسئله ایران در آن دوره صرفاً انتخاب میان مدیریت دولتی و مدیریت خصوصی نبود؛ بلکه مسئله اصلی، اختیار یک دولت خارجی بر منابع راهبردی ایران و سهم نامتناسب ایران از منافع حاصل از استخراج نفت بود.

ب) قرارداد نفتی؛ چرا ایران خواهان ملی شدن شد؟

بر اساس قرارداد ۱۹۳۳، ایران از پرداخت‌های مبتنی بر حجم نفت و سهمی محدود از سود شرکت برخوردار می‌شد. اما سازوکار قرارداد به گونه‌ای بود که ایران از افزایش قیمت جهانی نفت و سود واقعی شرکت، متناسب با ظرفیت منابع خود بهره‌مند نمی‌شد.

دانشنامه ایرانیکا توضیح می‌دهد که در فاصله ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸، قیمت جهانی نفت تقریباً دو برابر شد، درحالی که دریافتی مستقیم ایران به ازای هر تن نفت حدود ۱۸ درصد کاهش یافت. همچنین دولت بریتانیا از مالیات بر سود شرکت، درآمدی بیشتر از دریافتی ایران از حق امتیاز و سایر پرداخت‌ها کسب می‌کرد.

این واقعیت تاریخی، یک پرسش جدی در برابر استدلال غنی‌نژاد قرار می‌دهد: اگر مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس تا آن اندازه کارآمد و به نفع ایران بود، چرا سازوکار تقسیم منافع و قراردادهای نفتی، چنین نابرابری آشکاری را میان ایران و طرف انگلیسی ایجاد کرده بود؟

در اینجا باید میان دو مفهوم تفاوت گذاشت:

- کارآمدی فنی استخراج و پالایش نفت؛
- عدالت در مالکیت، تقسیم منافع و حاکمیت بر منابع.

حتی اگر شرکت نفت ایران و انگلیس از نظر فنی توانایی بالایی در استخراج و پالایش نفت داشت، این امر به خودی خود ثابت نمی‌کند که ادامه سلطه آن بر منابع ایران، بهترین گزینه برای منافع ملی کشور بوده است.

ج) ملی شدن نفت؛ آیا مصدق فقط درآمد نفت را دولتی کرد؟

غنی‌نژاد بر این نکته تأکید دارد که ملی شدن نفت در عمل به دولتی شدن درآمد نفت انجامید. این نقد، از یک جهت قابل طرح است: در ایران پس از ملی شدن نفت، دولت همچنان به بازیگر اصلی مدیریت و تخصیص درآمدهای نفتی تبدیل شد و بخش بزرگی از اقتصاد به درآمدهای نفتی دولت وابسته ماند. اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که اصل ملی شدن اشتباه بوده است.

ملی شدن مالکیت منابع و دولتی شدن درآمدهای حاصل از آنها، دو مسئله متفاوت هستند. یک کشور می‌تواند منابع طبیعی خود را ملی کند، اما در عین حال از طریق صندوق‌های ثروت ملی، قواعد بودجه‌ای، شفافیت، نظارت عمومی و سازوکارهای مستقل، مانع تبدیل درآمدهای ملی به ابزار قدرت دولت شود.

اگر دولت‌های پس از مصدق نتوانستند چنین ساختاری ایجاد کنند، این ناکامی را باید در نظام مدیریت درآمدهای نفتی و ساختار اقتصاد سیاسی ایران بررسی کرد؛ نه اینکه آن را به‌صورت خودکار به اصل ملی شدن صنعت نفت نسبت داد.

به بیان دیگر، شکست در مدیریت دولتی منابع ملی، لزوماً اثبات کننده برتری مدیریت خارجی یا مالکیت خصوصی خارجی نیست.

د) آیا ۲۸ مرداد کودتا نبود؟ اسناد آمریکا چه می‌گویند؟

یکی از مهم‌ترین بخش‌های اختلاف غنی‌نژاد با روایت تاریخی نهضت ملی نفت، برداشت او از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

غنی‌نژاد در گفت‌وگوی منتشرشده در بنیاد داریوش همایون، با استناد به شکست عملیات اولیه آمریکا در ۲۵ مرداد و سپس شکل‌گیری اعتراضات خیابانی در ۲۸ مرداد، درباره تعبیر کودتا از این واقعه تردید می‌کند. او معتقد است در روز ۲۸ مرداد، بخشی از مردم و نیروهای نظامی به حرکت علیه مصدق پیوستند و نمی‌توان همه تحولات را صرفاً به عملیات خارجی تقلیل داد.

اما این استدلال با اسناد رسمی منتشرشده آمریکا درباره عملیات براندازی دولت مصدق مواجه است. اسناد وزارت خارجه آمریکا و اسناد منتشرشده سازمان سیا، از برنامه‌ریزی و اجرای عملیات براندازی دولت مصدق با نام رمز TPAJAX حکایت دارند.

در سند سازمان سیا مورخ ۸ مارس ۱۹۵۴، اهداف عملیات چنین تعریف شده است:

- برکناری مصدق و دولت او؛
- جایگزینی دولت با حکومتی طرفدار غرب تحت رهبری شاه و نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی؛
- هماهنگی نیروهای سیاسی مخالف مصدق؛
- اجرای عملیات تبلیغاتی و کمک‌های پنهانی برای شکل دادن به اعتراضات خیابانی.

این سند همچنین تصریح می‌کند که عملیات براندازی در ۱۹ اوت ۱۹۵۳، برابر با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با موفقیت انجام شد.

آرشیو امنیت ملی دانشگاه جورج واشنگتن نیز با انتشار اسناد سازمان سیا در سال ۲۰۱۳، تأیید رسمی نقش این سازمان در طراحی و اجرای کودتا را مستند کرده است.

بنابراین، حتی اگر درباره نقش نیروهای داخلی، میزان مشارکت خیابانی مردم یا اختلافات سیاسی آن دوره بحث تاریخی وجود داشته باشد، انکار نقش سازمان یافته آمریکا و بریتانیا در طراحی و اجرای عملیات براندازی مصدق با اسناد منتشرشده این کشورها سازگار نیست.

از نظر تاریخی، تعبیر کودتا برای واقعه ۲۸ مرداد، بر مبنای مجموعه‌ای از اسناد و پژوهش‌های تاریخی شکل گرفته است؛ نه صرفاً یک روایت سیاسی داخلی.

هـ) نقد نهایی؛ ملی شدن نفت را با ناکارآمدی دولت‌های بعدی نمی‌توان محکوم کرد

در نقد دیدگاه غنی‌نژاد، چهار نکته اساسی قابل طرح است. (جدول)

۱. ملی شدن نفت، مسئله حاکمیت ملی بود؛ نه صرفاً انتخاب مدیر اقتصادی

در سال ۱۹۵۱، مجلس ایران به‌صورت یکپارچه اصل ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد. این تصمیم در شرایطی اتخاذ شد که شرکت نفت ایران و انگلیس از امتیاز انحصاری برخوردار بود و دولت بریتانیا نیز در ساختار مالکیت آن سهم کنترلی داشت.

بنابراین ملی شدن نفت را باید در متن مبارزه برای حاکمیت ملی، استقلال اقتصادی و اصلاح مناسبات نابرابر امتیازی بررسی کرد.

۲. ناکارآمدی مدیریت دولتی، دلیل بازگشت به سلطه خارجی نیست

اینکه ایران در دوره‌های بعد نتوانسته از ظرفیت منابع نفت و گاز خود به اندازه کافی بهره‌برداری کند، موضوعی جدی و قابل نقد است. اما نتیجه منطقی آن، لزوماً این نیست که شرکت نفت ایران و انگلیس باید همچنان مدیریت منابع کشور را در اختیار می‌داشت.

می‌توان از ناکارآمدی مدیریت دولتی انتقاد کرد و هم‌زمان بر مالکیت ملی منابع، استقلال تصمیم‌گیری و مشارکت بخش خصوصی در چارچوب منافع ملی تأکید داشت.

۳. آیا ملی شدن نفت اشتباه بود یا مدیریت پس از ملی شدن؟

این پرسش، محور اصلی اختلاف است. غنی‌نژاد ناکامی‌های اقتصادی پس از ملی شدن را تا حد زیادی به خود نهضت ملی نفت مرتبط می‌کند؛ اما یک تحلیل تاریخی جامع باید میان این عوامل تفاوت بگذارد:

اصل ملی شدن منابع؛

شیوه مدیریت شرکت ملی نفت؛

ساختار بودجه و وابستگی دولت به درآمد نفت؛

سیاست‌های خارجی و تحریم‌ها؛

قراردادهای نفتی پس از ۲۸ مرداد؛

ضعف پاسخگویی و شفافیت در مدیریت درآمدهای نفتی.

درواقع، اگر مدیریت دولتی منابع نفتی در ایران ناکارآمد بوده است، این مسئله بیش از هر چیز ضرورت اصلاح ساختار مدیریت و پاسخگویی را نشان می‌دهد.

۴. ملی شدن نفت و ۲۸ مرداد؛ دو مسئله مرتبط اما مستقل

ملی شدن نفت و براندازی دولت مصدق به یکدیگر مرتبط‌اند، اما نباید آنها را یک مسئله واحد تلقی کرد.

حتی اگر کسی عملکرد اقتصادی مصدق یا برخی تصمیمات سیاسی او را نقد کند، این نقد به‌خودی‌خود توجیه‌کننده مداخله خارجی برای براندازی دولت نیست.

همچنین، پذیرش وجود اختلافات داخلی و مشارکت بخشی از جامعه در اعتراضات ۲۸ مرداد، نقش سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا را در عملیات براندازی منتفی نمی‌کند.

استدلال غنی‌نژاد	پاسخ تاریخی و اقتصادی
شرکت نفت ایران و انگلیس توان مدیریت بهتری داشت	توان فنی شرکت با حق انحصاری، مالکیت منابع و تقسیم منافع عادلانه یکسان نیست.
ملی شدن نفت به دولتی شدن درآمد نفت منجر شد	دولتی شدن درآمدها، نتیجه ساختار مدیریت پس از ملی شدن است؛ نه ضرورت منطقی ملی شدن منابع.
مصدق توان فنی مدیریت نفت را نداشت	کمبود توان فنی در یک مقطع تاریخی، لزوماً به معنای ناموجه بودن حق حاکمیت ملی بر منابع نیست.
ملی شدن نفت موجب اقتصاد بسته و ضد غربی شد	رابطه میان ملی شدن نفت و تحولات بعدی اقتصاد ایران، نیازمند تحلیل علّی مستقل است و نمی‌توان تمام مشکلات اقتصاد ایران را به آن نسبت داد.

نگاه مناقشه‌برانگیز به ملی شدن نفت: او ملی شدن صنعت نفت را اشتباه می‌خواند و درباره امکان مدیریت بهتر منابع نفتی از سوی شرکت نفت انگلیس سخن می‌گوید؛ موضعی که مسئله حاکمیت ملی بر منابع را به چالش می‌کشد

حمایت موسی غنی‌نژاد از افزایش قیمت بنزین

موضع موسی غنی‌نژاد درباره افزایش قیمت بنزین در پایان سال ۱۳۹۷، یکی از نمونه‌های روشن تقابل میان منطق تعدیل قیمت‌ها و ملاحظات معیشتی و عدالت اجتماعی است. غنی‌نژاد در آن مقطع، دولت روحانی را میان دو گزینه قرار داد: افزایش قیمت سوخت برای جلوگیری از کسری بودجه یا تأمین کسری از طریق استقراض از بانک مرکزی و تحمل پیامدهای تورمی آن. اما این صورت‌بندی، با وجود آنکه از نظر حسابداری بودجه دو گزینه را مطرح می‌کند، از نظر اقتصادی و اجتماعی چند پرسش اساسی را نادیده می‌گیرد.

۱. دوگانه‌سازی کاذب؛ چرا فقط مردم یا چاپ پول؟

غنی‌نژاد افزایش قیمت سوخت را در برابر استقراض از بانک مرکزی قرار می‌دهد؛ گویی دولت هیچ راه دیگری برای اصلاح بودجه ندارد. این صورت‌بندی، گزینه‌های مهمی را از بحث حذف می‌کند:

- اصلاح ساختار هزینه‌های دولت و کاهش هزینه‌های غیرضروری؛
- مقابله با فرار مالیاتی و افزایش سهم درآمدهای مالیاتی پایدار؛
- اصلاح معافیت‌های مالیاتی غیرهدفمند؛
- بازنگری در هزینه‌های دستگاه‌های دولتی و شرکت‌های زیان‌ده؛
- استفاده از سیاست‌های حمایتی هدفمند برای جلوگیری از انتقال فشار بودجه‌ای به خانوارهای کم‌درآمد.

بنابراین، قرار دادن افزایش قیمت بنزین در برابر تورم ناشی از کسری بودجه، به معنای محدود کردن انتخاب‌های دولت به دو گزینه‌ای است که هر دو می‌توانند هزینه سنگینی بر مردم تحمیل کنند.

۲. انتقال کسری بودجه از دولت به خانوار؛ مسئله اصلی نسخه غنی‌نژاد

نکته مهم‌تر در این موضع، پیشنهاد تأمین کسری بودجه از محل افزایش قیمت سوخت است.

درواقع، اگر دولت برای جبران کسری بودجه، قیمت بنزین را افزایش دهد، بخشی از بار مالی خود را به مصرف‌کنندگان منتقل می‌کند. این انتقال، برخلاف استقراض مستقیم از بانک مرکزی، الزاماً در قالب یک ردیف آشکار مالیاتی ظاهر نمی‌شود؛ اما می‌تواند از طریق افزایش هزینه سوخت و سپس افزایش هزینه حمل‌ونقل، تولید و توزیع کالاها، فشار اقتصادی را به خانوارها منتقل کند. به بیان دیگر، افزایش قیمت بنزین می‌تواند به نوعی تأمین مالی دولت از جیب مردم تبدیل شود؛ بدون آنکه این انتقال هزینه، در قالب یک مالیات رسمی و شفاف بر درآمد یا ثروت تعریف شده باشد.

این موضوع به‌ویژه زمانی اهمیت دارد که دولت افزایش قیمت را با هدف تأمین منابع بودجه‌ای انجام دهد، نه صرفاً با یک برنامه جامع اصلاح مصرف انرژی و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر.

۳. بنزین فقط یک کالا نیست؛ نهاده‌ای برای کل اقتصاد است

یکی از ضعف‌های جدی نگاه صرفاً قیمت‌محور به بنزین، نادیده گرفتن آثار زنجیره‌ای آن بر اقتصاد است.

بنزین در ایران فقط کالایی برای مصرف شخصی خودروها نیست؛ افزایش قیمت آن می‌تواند بر هزینه‌های حمل‌ونقل، خدمات، توزیع کالا و انتظارات تورمی اثر بگذارد. حتی اگر افزایش قیمت بنزین مستقیماً در همه کالاها به یک اندازه منعکس نشود، آثار غیرمستقیم آن می‌تواند گسترده باشد.

این مسئله در اقتصادی که بخش بزرگی از خانوارها با کاهش قدرت خرید مواجه‌اند، اهمیت مضاعف دارد. افزایش قیمت یک نهاده عمومی، بدون اصلاح ساختار هزینه‌های تولید و توزیع و بدون حمایت مؤثر از خانوارهای آسیب‌پذیر، می‌تواند فشار معیشتی را تشدید کند.

بنابراین، افزایش قیمت بنزین را نمی‌توان صرفاً با محاسبه فاصله قیمت داخلی و قیمت جهانی یا میزان کسری بودجه توجیه کرد؛ باید هزینه اجتماعی و آثار تورمی آن نیز محاسبه شود.

۴. تناقض در ادعای حمایت از اقتصاد آزاد

غنی‌نژاد افزایش قیمت بنزین را برای جلوگیری از تورم ناشی از استقراض توصیه می‌کند؛ اما این استدلال، یک پرسش اساسی را بی‌پاسخ می‌گذارد:

اگر هدف، جلوگیری از فشار تورمی بر جامعه است، چرا افزایش قیمت کالایی که در ساختار هزینه‌های اقتصادی نقش دارد، بدون بررسی آثار آن بر سطح عمومی قیمت‌ها، گزینه مطلوب معرفی می‌شود؟

البته باید منصفانه گفت که افزایش قیمت بنزین و استقراض از بانک مرکزی آثار یکسانی ندارند. استقراض پولی می‌تواند مستقیماً به افزایش پایه پولی و تورم منجر شود؛ در حالی که افزایش قیمت سوخت ابتدا اثر قیمتی مستقیم و سپس آثار غیرمستقیم دارد. اما این تفاوت، افزایش قیمت سوخت را به سیاستی بدون هزینه تورمی تبدیل نمی‌کند. درواقع، تورم فقط از مسیر چاپ پول ایجاد نمی‌شود؛ شوک‌های هزینه‌ای، افزایش قیمت نهاده‌ها و انتقال هزینه به مصرف‌کننده نیز می‌توانند در شرایط خاص به افزایش عمومی قیمت‌ها دامن بزنند.



اغتشاشات آبان ۹۸

۵. آبان ۱۳۹۸؛ آزمون عملی نسخه افزایش قیمت

تجربه آبان ۱۳۹۸، اهمیت این بحث را دوچندان می‌کند. در آن مقطع، دولت روحانی قیمت بنزین را به‌صورت ناگهانی افزایش داد و سهمیه‌بندی را بازگرداند. افزایش قیمت بدون آماده‌سازی اجتماعی کافی، بدون اقناع عمومی و بدون طراحی مناسب حمایت‌های جبرانی، با اعتراضات گسترده و بحران اجتماعی همراه شد. این تجربه نشان داد که اصلاح قیمت انرژی، صرفاً یک تصمیم فنی یا حسابداری نیست؛ بلکه تصمیمی با پیامدهای اجتماعی، سیاسی و امنیتی گسترده است.

غنی‌نژاد در ارزیابی عملکرد دولت روحانی، ناکامی دولت را به تمایل آن برای راضی نگه داشتن گروه‌های حامی و ملاحظات انتخاباتی نسبت می‌دهد. اما این تحلیل، یک مسئله مهم را به حاشیه می‌راند: آیا مشکل دولت صرفاً تعلل در اجرای نسخه افزایش قیمت بود، یا اساساً شیوه طراحی و اجرای این سیاست، بدون توجه کافی به شرایط معیشتی و ظرفیت تحمل اجتماعی، با ایراد مواجه بود؟ اگر دولت در اجرای اصلاح قیمت‌ها با مقاومت اجتماعی مواجه می‌شود، این مقاومت را نمی‌توان صرفاً به ضعف اراده سیاسی یا ملاحظات انتخاباتی نسبت داد. بخش مهمی از آن ممکن است ناشی از بی‌اعتمادی عمومی، فشار اقتصادی، فقدان سازوکار جبران و نگرانی مردم از موج بعدی گرانی باشد.

۶. نقد عدالت اجتماعی؛ چرا هزینه اصلاحات باید بر دوش مردم باشد؟

یکی از پرسش‌های بنیادین از غنی‌نژاد این است که در نسخه اقتصادی او، جایگاه عدالت اجتماعی و توزیع هزینه اصلاحات کجاست؟ اگر دولت با کسری بودجه مواجه است، چرا نخستین گزینه باید افزایش هزینه زندگی مردم باشد؟ چرا اصلاح ساختار درآمدی و هزینه‌ای دولت، مقابله با رانت و فرار مالیاتی و کاهش هزینه‌های غیرمولد، نباید در اولویت قرار گیرد؟

در شرایطی که خانوارهای کم‌درآمد بخش بزرگی از درآمد خود را صرف نیازهای ضروری می‌کنند، افزایش هزینه سوخت و حمل‌ونقل می‌تواند نسبت به خانوارهای پردرآمد فشار بیشتری بر آنها وارد کند. از این منظر، سیاست اقتصادی را نمی‌توان فقط با معیار کارایی قیمت‌ها سنجید؛ معیار عدالت در توزیع هزینه‌ها نیز باید به همان اندازه جدی باشد.

در این نگاه، افزایش قیمت بنزین نه صرفاً ابزار اصلاح مصرف انرژی، بلکه راهکاری برای جلوگیری از کسری بودجه معرفی می‌شود؛ یعنی دولت به جای تأمین منابع از طریق اصلاح ساختار هزینه‌ها، مقابله با فرار مالیاتی و بازنگری در نظام درآمدی، بخشی از هزینه‌های خود را از محل افزایش قیمت یک کالای عمومی تأمین کند.

اما این نسخه، یک پرسش اساسی را نادیده می‌گیرد: چرا در مواجهه با کسری بودجه، نخستین گزینه باید افزایش هزینه زندگی مردم باشد؟ چرا اصلاح ساختار مالیاتی، حذف هزینه‌های غیرضروری، مقابله با رانت و بازنگری در هزینه‌های دستگاه‌های دولتی نباید در اولویت قرار گیرد؟ مشکل دیگر آن است که بنزین در اقتصاد ایران صرفاً یک کالای مصرفی نیست؛ بلکه در هزینه حمل‌ونقل، توزیع کالا و خدمات نقش دارد. افزایش قیمت آن می‌تواند از مسیرهای مستقیم و غیرمستقیم، فشار قیمتی بر خانوارها ایجاد کند. بنابراین، نمی‌توان افزایش قیمت سوخت را سیاستی بدون هزینه تورمی معرفی کرد و صرفاً استقراض از بانک مرکزی را منشأ فشار بر مردم دانست. تجربه آبان ۱۳۹۸ نیز نشان داد که اصلاح قیمت انرژی، اگر بدون اقناع عمومی، آماده‌سازی اجتماعی و حمایت جبرانی متناسب اجرا شود، می‌تواند به بحران اجتماعی تبدیل شود. اعتراضات آن مقطع را نمی‌توان صرفاً به ضعف اراده سیاسی دولت یا تلاش برای راضی نگه داشتن حامیان انتخاباتی تقلیل داد؛ زیرا فشار معیشتی، بی‌اعتمادی عمومی و نگرانی از موج جدید گرانی نیز در شکل‌گیری نارضایتی نقش داشتند. در این میان، انتقاد غنی‌نژاد از ملاحظات انتخاباتی دولت روحانی، مسئله مهم‌تری را به حاشیه می‌راند: آیا دولت باید به نام اصلاح اقتصادی، بدون توجه به ظرفیت تحمل اجتماعی و آثار توزیعی سیاست‌ها، هزینه تصمیمات خود را بر خانوارها تحمیل کند؟

درواقع، نسخه افزایش قیمت بنزین برای جبران کسری بودجه، نمونه‌ای از تقدم منطق قیمت بر ملاحظات عدالت اجتماعی است. اگر هدف اصلاح اقتصاد باشد، نمی‌توان صرفاً درآمد دولت را افزایش داد و هزینه آن را به مصرف‌کنندگان منتقل کرد؛ بلکه باید روشن شود چه کسانی از اصلاحات منتفع می‌شوند، چه کسانی هزینه آن را می‌پردازند و چگونه از اقشار آسیب‌پذیر حمایت خواهد شد. اقتصاد را نمی‌توان با گران کردن زندگی مردم اصلاح کرد و سپس فشار معیشتی ناشی از آن را به حساب ضرورت‌های بازار گذاشت. اصلاح اقتصادی زمانی مشروعیت اجتماعی دارد که هزینه‌های آن عادلانه توزیع شود و دولت پیش از دست بردن در جیب مردم، ساختار هزینه‌ها و درآمدهای خود را اصلاح کند.

چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۵ ■ ۸ جمادی الثانی ۱۴۴۸ ■ ۱۸ November ۲۰۲۶ ■ سال سوم ■ شماره ۶۱۰
مدیر مسئول: مهدی مهرپور
چاپخانه: نگار نقش ■ تلفن: ۶۶۱۲۸۶۱۲ ■ روابط عمومی: ۰۹۹۱۸۴۴۱۵۲۹
کد پستی: ۱۵۸۶۶۱۳۴۱۳ ■ آدرس: تهران، خیابان میرزای شیرازی، کوچه ۱۵، پلاک ۴۴، طبقه ۲
Charsogh newspaper.com



ایده موسی غنی‌نژاد برای حل مسائل کشور روی میز شرلوک هلمز

گزارش

موسی غنی نژاد استاد دانشگاه راه‌حل مسائل کشور را به نرخ بهره گره می زند، ایده‌ای که از منظر علمی نقد زیادی به آن وارد است.

به گزارش فارس: اسم کارآگاه که می‌آید، ذهن می رود سمت کارآگاه علوی، پوآرو یا چهره‌های دیگر اما اگر اسم شرلوک هلمز را بشنوید، بی اختیار یاد پرونده‌های کارآگاهی می افتید.

کارآگاهان، از جمله هلمز، همیشه پس از جنایت به کشف حقیقت می‌رسند اما امروز ایده‌ای را بررسی می کنیم که صاحب ایده، آن را نقطه عزیمت از وضع موجود ایران به آینده‌ای بهتر می داند. البته ممکن است این ایده، مقدمه یک جنایت باشد. جنایتی از نوع اقتصادی.

گزاره روی میز شرلوک هلمز ما، جمله‌ای است از دکتر موسی غنی نژاد در مناظره با میلاد دخانچی. او می گوید راه حل مسائل امروز ایران، «آزادی، آزادی و آزادی» است؛ آزادی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ.

نخستین گام این عبور شکوهمند آزادی اقتصادی است و اولین قدم آزادی اقتصادی، آزادسازی نرخ بهره بانک هایی که به زعم غنی نژاد تعدادی از آن ها خصوصی هستند.

استدلال غنی نژاد ساده است؛ بانک های ما، حتی خصوصی ها، چرا اسیر نرخ بهره دستوری باشند؟ چرا نتوانند خودشان، در رقابت، نرخ را تعیین کنند؟

این گزاره در نگاه اول اغواگر است. مثل مجسمه شکسته ناپلئون در تاریکی.

نوای دلنشین آزادی را سر می دهد اما بوی اشتباهی خفیف به مشام می رسد. بیایید رد این بو را بگیریم.

برای بررسی، از نظریه بازی ها استفاده می کنیم.

استراتژیست نظریه بازی ها، به صفحهٔ شطرنج اقتصاد نگاه می کند. مهم‌ترین سؤال، «هدف نهایی» نیست.

سؤال این است، حرکت اول با کدام مهره و در کدام خانه؟

اگر ایده آزادی سه‌گانه غنی نژاد را بپذیریم، با عینک نظریه بازی ها سه ایراد اساسی به نقطه عزیمت «نرخ بهره» وارد است:

اول: بازیگران روی صفحه، آن هایی نیستند که غنی نژاد می بیند. در نظریه بازی ها، نتیجه به هویت بازیگران بستگی دارد. غنی نژاد از بانک های خصوصی حرف می زند اما حقیقت بازی این است که بانک های ما بازیگر مستقل نیستند.

مهره هایی اند با بند ناف دولتی و سیاسی.

نرخ بهره را در این میدان آزاد کنید، تعادل جدید شکل می گیرد، بانک های نزدیک به قدرت، نرخ های بالاتر می دهند، منابع کل بازی را می بلعند و به جای رقابت، بازی جمع-صفر رخ می دهد. برنده انحصار است، نه آزادی واقعی.

دوم: آزادسازی ناگهانی، استراتژی پرریسک در تورم ۸۷ درصد است. همه می دانند نرخ ۲۰ تا ۳۵ درصدی کنار تورم ۸۷ درصد، سیگنال غلط است. حتماً باید اصلاح شود اما در بازی های پویا، شوک درمانی ناگهانی فقط کار را سخت‌تر می کند.

واکنش عقلایی تولیدکننده به جهش نرخ بهره چیست؟ خروج از بازی تولید و فرار سرمایه.

به جای این حرکت پرریسک، مسیر تعدیل تدریجی طراحی کنیم تا همه بازیگران، فرصت انطباق با قواعد جدید را داشته باشند.

سوم: آزادسازی، برد-برد می شود؛ به سه شرط.

اصل آزادسازی مفید به نظر می رسد.

اما هر بازی موفق سه قاعده دارد.

قاعده اول: حرکت تدریجی باشد، نه شوک درمانی تا بازیگران استراتژی خود را به روز کنند.

قاعده دوم: حرکت هم‌زمان و همگن با بازارهای دیگر (ارز، قیمت ها، دستمزد) انجام شود وگرنه بازی به نفع یک بخش خاص تمام می شود.

قاعده سوم: برای طبقات محروم، که قدرت چانه‌زنی ندارند، یک «بازیکن پشتیبان» طراحی شود، شبکهٔ تأمین اجتماعی. تا بازی عادلانه و پایدار بماند.

جهت‌گیری دکتر غنی نژاد می تواند صحیح باشد اما انتخاب «گام اول» در این صفحه شطرنج، یک خطای راهبردی بزرگ است.

اگر جای سر آرتور کانن دویل، خالق شرلوک هلمز بودم، پایان را این طور می نوشتم:

هلمز به سمت ویولنش می رود. به جای ملودی آرام، آرشه را گوشخراش و ناکوک روی سیم ها می کشد. صدا در فضای اتاق می پیچد. واتسون می لرزد.

هلمز می گوید: این صدای ناکوک، صدای اقتصاد ایران است، اگر کسی مثل غنی نژاد، با نیت خیر، تیغ آزادسازی را بدون بیهوشی، در اتاقی آلوده، و بدون کیسه خون به دست بگیرد. شبح آزادی را احضار کرده اما فراموش کرده که این شبح، در خانه‌ای تسخیرشده و بدون سپر، ابتدا ضعیف‌ترین ساکنان را می بلعد.

شرلوک ویولن را زمین می گذارد و رو به واتسون می گوید: «پرونده آزادی غنی نژاد، مختومه است.»

پنجه فاشیسم در آستین بازار آزاد

رفتارهای اخیر موسی غنی نژاد علیه اسلام سیاسی نوعی استبداد رأی است که حاضر به شنیدن هیچ سخن تازه‌ای نیست.

به گزارش خبرگزاری تسنیم، ممکن است کسی سال‌ها در ظاهر از آزادی سخن بگوید، کتاب بنویسد، علیه استبداد استدلال کند و مخالفان خود را به ناآشنایی با عقلانیت متهم سازد، اما هنگامی که در یک گفت‌وگو حضور پیدا می‌کند، چنان رفتار کند که گویی آزادی اندیشه تنها تا لحظه‌ای محترم است که کسی با اندیشه او مخالفت نکرده باشد. رفتارهای اخیر موسی غنی نژاد علیه اسلام سیاسی، رفتار تاریخی مردم ایران، اندیشمندان و منتقدان، چنین تناقضی را به موضوع بحث تبدیل کرده است. نوعی استبداد رأی که حاضر به شنیدن هیچ سخن تازه‌ای نیست یا گویی که در جهان او دیگر جایی برای یادگیری وجود ندارد. غنی نژاد سال‌هاست خود را مدافع آزادی فردی، عقلانیت و اقتصاد بازار معرفی می‌کند. با این وجود، در شیوه مواجهه او با منتقدان نوعی قطعیت آمرانه دیده می‌شود که با روح گفت‌وگوی آزاد سازگاری ندارد. گویی نتیجه هر مناظره پیشاپیش روشن است؛ طرف مقابل یا باید سخن او را بپذیرد، یا متهم شود که چیزی از اقتصاد، تاریخ و فلسفه نفهمیده است. ارجاع مکرر به نوشته‌های خود نیز گاه چنان جای استدلال را می‌گیرد که انگار مطالعه آثار غنی نژاد، شرط رسیدن به حقیقت مطلق است.

مسئله اصلی مخالفت یک اقتصاددان با شریعتی، انقلاب اسلامی یا نحوه مواجهه دولت با اقتصاد نیست. چنین مخالفت‌هایی حق طبیعی هر انسانی است. مسئله از آن لحظه آغاز می‌شود که یک نظریه اقتصادی به حقیقتی مقدس و ایدئولوژیک تبدیل شود و صاحب آن، خود را در جایگاه داور نهایی عقل و جهل بنشاند و چشم و گوش بر هر نظر دیگری ببندد. آنگاه باید پرسید آیا بازار آزاد در ایران نیز به ایدئولوژی تمامیت‌خواهی تبدیل شده است که هر منتقد خود را قرار است با توهین و ناسزاگویی بنوازد؟

آزادی برای من اطاعت برای دیگران

موسی غنی نژاد اندیشه‌های دهه اول انقلاب را «سم مهلک» جامعه ایران معرفی می‌کند. برای مثال شریعتی را «شاید فکری» می‌خواند و مدافعان نظریه اسلام سیاسی را.... این ادبیات از کسی که مدعی دفاع از عقلانیت و آزادی اندیشه است، پرسش برانگیز است. آیا نقد یک متفکر، بدون تحقیر شخصیت او امکان‌پذیر نیست؟ آیا اختلاف نظر درباره نسبت دین و سیاست، مجوز توهین و ناسزاگویی است؟ در منطق گفت‌وگو، هیچ کس سند مالکیت حقیقت را در جیب ندارد. حتی بزرگ‌ترین متفکران تاریخ نیز آثارشان را در معرض نقد دیگران قرار داده‌اند. اما در مواجهه غنی نژاد با منتقدان، ارجاع مکرر به آثار شخصی چنان جای استدلال را می‌گیرد که گویی مطالعه کتاب‌های او شرط ورود به ساحت دانایی است. گزاره مکرر و گزنده «باید بروید نوشته‌های مرا بخوانید» یا «نوشته‌های مرا نخوانده‌اید» در برابر پرسش منتقدان، به تدریج این توهم را برای انسان ایجاد می‌کند یک کتاب یا نوشته حکم وحی را دارد که خواندنش مایه هدایت و ناخواندنش گواه جهالت است.

این همان نقطه‌ای است که آزادی‌خواهی می‌تواند به ضد خود تبدیل شود. در تاریخ اندیشه سیاسی، فاشیسم نیز با نوعی یقین مطلق به حقانیت خویش و تحقیر مخالفان شناخته می‌شود. عجیب است که شباهت بعضی الگوهای گفتاری قابل چشم‌پوشی نیست. تقسیم انسان‌ها به صاحبان حقیقت و جماعت ناآگاه، بی‌اعتنایی به استدلال مخالف و تبدیل اختلاف فکری به اتهام اخلاقی و عقلی.

طنز تلخ ماجرا آن است که غنی نژاد خود را منتقد سرسخت ایدئولوژی می‌داند. اما آیا ایدئولوژی چیزی جز همین تقدیس یک دستگاه فکری، اصرار به عدم شناخت و آگاهی و مصون ساختن آن از تجربه و نقد است؟ اگر مدافع بازار آزاد حاضر نباشد امکان خطای اندیشه خود را جدی بگیرد، چه تفاوتی میان جزم‌اندیشی او و جزم‌اندیشی‌هایی باقی می‌ماند که سال‌ها علیه آن‌ها سخن گفته است؟

توهمی به نام بازار آزاد

این تناقض هنگامی آشکارتر می‌شود که از رفتار فردی غنی نژاد به مبانی اقتصادی او برسیم. او از مکتب اتریشی اقتصاد دفاع می‌کند و در نوشته‌ها و مصاحبه‌های متعدد، مداخله دولت را سرچشمه بسیاری از گرفتاری‌های اقتصادی معرفی کرده است. غنی نژاد در مصاحبه‌های متعدد بی‌عدالتی، فقر، تورم گرفته تا بحران مالی ۲۰۰۸ را به دولت نسبت می‌دهد. او در واقع ادعایی دارد و نسخه‌ای چنان خالص‌سازی شده می‌پیچد که هیچ کشوری به آن پای‌بندی نداشته و هیچ خرد عمومی به آن تن نداده است. در واقع پرسش اساسی از ایشان این است که این ایدئولوژی و الگوی مطلوب ایشان، در کدام کشور تحقق یافته یا کدام مردمان بر آن اساس زندگی می‌کنند؟ آمریکا را ببینیم. کشوری که در ادبیات اقتصادی، نماد سرمایه‌داری و آزادی بازار شمرده می‌شود. دولت این کشور با تعرفه‌های سنگین تجاری، حمایت پولی و مالی از صنایع راهبردی، محدودیت صادرات فناوری، یارانه‌های صنعتی و دخالت در بازارهای مالی، پیوسته قواعد اقتصاد را تغییر می‌دهد. دولت آمریکا چنان در اقتصاد داخلی و تجارت خارجی دخالت می‌کند که هیچ کشوری تا این اندازه به اقتصاد ورود نکرده است. چین اساساً رشد اقتصادی و صنعتی خود را با برنامه‌ریزی دولتی و حمایت هدفمند بنا کرده است، یا حداقل با اطمینان می‌توان گفت که بر اساس ایده غنی نژاد پیش نرفته است. اتحادیه اروپا و حتی بسیاری از کشورهای اروپایی به شکلی افراطی نیز از مردم، کشاورزی و صنایع حساس حمایت سوسیالیستی می‌کنند. هند، روسیه، ژاپن و کره جنوبی هم هرکدام تجربه‌های مشخصی از هدایت اقتصادی دولت دارند که با ایدئولوژی موسی غنی نژاد فرسنگ‌ها فاصله دارد. صندوق بین‌المللی پول در گزارش ۷ خرداد امسال، اعلام کرد که داده‌های رصد سیاست صنعتی بیش از ۵۲ هزار مداخله در ۷۵ کشور از سال ۲۰۰۹ را ثبت کرده است. شمار سیاست‌های صنعتی جدید در سال ۲۰۲۵ نیز ۲٫۵ برابر میانگین پیش از همه‌گیری کرونا بوده است. از مواضع موسی غنی نژاد چنین برمی‌آید که گویی اندیشه اقتصادی او در چهار یا پنج دهه گذشته متوقف مانده و تحولات تازه علم اقتصاد و تجربیات جدید کشورها نتوانسته‌اند خللی در باورهای دیرینه‌اش ایجاد کنند. چگونه می‌توان این حجم از تجربه و دانش انباشته بشری را نادیده گرفت و همچنان با چنین قطعیت و خودکامگی بر درستی فهم خود اصرار ورزید؟

مسئله این نیست که هر مداخله دولتی درست است. بسیاری از دخالت‌های نسنجیده دولت موجب رانت، فساد، اتلاف منابع و آسیب به تولید شده‌اند. مسئله آن است که تجربه بشری، اقتصاد را محصول تعامل بازار، دولت، نهادهای اجتماعی و شرایط تاریخی می‌شناسد. اصرار بر اینکه مسائل انسانی و اجتماعی پدیده‌هایی ساده و پیش‌پاافتاده‌اند و هیچ پیچیدگی خاصی ندارند، و این ادعا که ریشه معضلاتی چون فقر، بی‌عدالتی و نابرابری که به قدمت تاریخ بشر وجود داشته‌اند، برای هیچ کس در جهان روشن نشده و تنها من به علت حقیقی آن‌ها پی برده‌ام، چیزی جز جزم‌اندیشی و ایدئولوژی زدگی نیست. عجیب است که سیاست‌گذاران از غرب عالم تا شرق، با همه اختلافات سیاسی و نظری، ضرورت‌هایی برای حضور بیشتر دولت در اقتصاد تشخیص می‌دهند، اما در روایت بازارگرایی گویا این تجربیات همگی باید کنار گذاشته شوند تا نسخه خالص و آرمانی ایشان مجال تحقق پیدا کند.

همه نمی‌فهمند جزمن

مشکل مهم‌تر و بزرگ‌تر از همین جا آغاز می‌شود. غنی نژاد مواجهه دولت با اقتصاد در ایران را با تفکرات چپ و گرفتاری‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور را با سیاسی شدن اسلام پیوند می‌دهد. اما تاریخ اقتصاد ایران و جهان، این تبیین تک‌علتی را برنمی‌تابد.

پیش از انقلاب اسلامی، حکومت پهلوی مالک و اداره‌کننده همه اقتصاد ایران اعم از صنایع و زیرساخت‌های کشور بود. برنامه‌های عمرانی، سرمایه‌گذاری دولتی، قیمت‌گذاری، سیاست‌های حمایتی و توزیع درآمدهای نفتی، همگی در ساختار آن حکومت حضور داشتند. حتی در دهه ۱۳۵۰، با افزایش درآمدهای نفتی مداخلات دولت حتی گسترش یافت. مگر حکومت پهلوی نیز بر اساس اسلام سیاسی اداره می‌شد؟ در آمریکا که ردپای دولت در همه جای اقتصاد دیده می‌شود، یا دولت با تعرفه‌های تجاری و حمایت صنعتی اقتصاد جهان را به هم ریخته است، کدام تفسیر از اسلام سیاسی حاکم است؟ در چین و روسیه چه نسبتی میان سیاست اقتصادی و اسلام سیاسی وجود دارد؟ آیا دولت‌های اروپایی که مالیات‌های سنگین از حقوق و دستمزد می‌گیرند، خدمات عمومی تأمین می‌کنند، خود را نسبت به برابری اقتصادی مسئول می‌دانند و در بازارها دخالت دارند، از اندیشه اسلام سیاسی ایران الهام گرفته‌اند؟ موسی غنی نژاد بی‌تردید پاسخ این پرسش‌ها را می‌داند. اما پرسش اصلی اینجاست که او با نسبت دادن این مسائل به اسلام سیاسی، در پی تسویه‌حساب فکری و سیاسی با کدام شخص یا جریان است؟

غنی نژاد حق دارد از اقتصاد دولتی انتقاد کند، همان‌طور که دیگران حق دارند از بازار آزاد انتقاد کنند. آنچه قابل دفاع نیست، تبدیل اختلافی جدی در علم اقتصاد به جدال میان عقل و بی‌عقلی است. عقلانیت اقتصادی در انحصار یک مکتب نیست. اگر همه دولت‌های بزرگ جهان به شیوه‌های گوناگون در اقتصاد مداخله می‌کنند و تجربه انباشته بشری نیز به تدریج ضرورت نقش‌آفرینی و مسئولیت‌پذیری دولت در اقتصاد را آشکارتر می‌سازد، دست‌کم باید پذیرفت که مسائل اقتصادی پیچیده‌تر از آن‌اند که بتوان با چند حکم کلی و ساده‌انگارانه درباره فضیلت بازار، برای آن‌ها نسخه‌ای قطعی پیچید.



محاکمه یک ملت به جرم انقلاب آزادی‌خواهانه

اما شاید حساس‌ترین بخش ماجرا، نوع مواجهه غنی نژاد با انقلاب اسلامی و مردم ایران باشد. انتقاد او از اسلام سیاسی در مناظره اخیر تا آنجا پیش می‌رود که یکی از مردمی‌ترین انقلاب‌های تاریخ را به مجموعه‌ای از خطاهای فکری و سیاسی فرومی‌کاهد و مردمی را که برای رهایی از استبداد و سلطه خارجی به میدان آمدند، مسئول گرفتاری‌های امروز کشور معرفی می‌کند.

با مسئله‌ای بنیادی روبه‌روهستیم. هرکس انقلاب اسلامی را می‌تواند از جهات گوناگون نقد کند. همان‌طور که می‌توان دستاوردهای آن را بررسی کرد. اما آیا می‌توان تصمیم تاریخی میلیون‌ها ایرانی را بدون فهم شرایط زندگی آنان به اشتباهی ناشی از ناآگاهی و خطا فروکاست؟ مردمی که به خیابان آمدند، تجربه‌ای واقعی از استبداد سیاسی، نابرابری، وابستگی خارجی و محرومیت از مشارکت سیاسی داشتند. آنان بازیگران تاریخ خود بودند، نه جمعیتی بی‌اراده که صرفاً چند سخنرانی و کتاب به حرکتشان درآورده باشد. انکار عقلانیت تاریخی مردم ایران، چیزی جز تحقیر اراده و قدرت تشخیص ملتی آگاه نیست. ملتی که شکوه و عظمت خیزش تاریخی‌اش بسیاری از متفکران و اندیشمندان جهان را به تأمل و تحسین واداشته است. روشنفکری که خود را مدافع آزادی می‌داند، چگونه می‌تواند آزادی انتخاب تاریخی مردم را به رسمیت نشناسد و هم‌زمان خود را معیار تشخیص درست و نادرست آن معرفی کند؟

غنی نژاد در مناظره اخیر حتی شکوه حضور شبانه مردم ایران در خیابان‌ها و ایستادگی آنان در دفاع از وطن را نیز تحقیر می‌کند و نابسامانی‌های امروز کشور را به همان مردمی نسبت می‌دهد که پای میهن خود ایستاده‌اند. این نیز جلوه دیگری از همان نگاه تحقیرآمیز به اراده و انتخاب انسان‌هاست. با این تفاوت که این بار، یک ملت آماج چنین نگاهی قرار گرفته است.

این منطق از یک جهت، یادآور وجه تاریکی از تاریخ اندیشه‌های اقتدارگرا، از جمله نازیسم است. یعنی بی‌اعتبار کردن فهم جمعی و تقسیم جامعه به کسانی که حقیقت را می‌شناسند و کسانی که باید به جای آنان تصمیم گرفت. اندیشه‌ای که در نهایت رو به نسل‌کشی می‌آورد. وقتی غنی نژاد این چنین انتخاب آزاد مردم ایران را تحقیر می‌کند، روی دیگرش آن است که از نسل‌کشی مردم خود حمایت کرده است. همین شباهت در منطق گفتار نیز باید هشداردهنده باشد.

شریعتی مقصر همیشگی

غنی نژاد شریعتی را عامل اصلی سیاسی شدن دین و شکل‌گیری دین دولتی معرفی می‌کند. این ادعا نیز با پرسش تاریخی بزرگی روبه‌روست که مگر اندیشه اسلام سیاسی و تشیع با شریعتی آغاز شده است؟

قرن‌ها پیش از تولد شریعتی، نسبت دین و حکومت یکی از مسائل اصلی تاریخ اسلام بود. از حکومت پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) تا منازعات سیاسی شیعه در عصر صفویه و قاجار، این رابطه همواره موضوع بحث بوده است. در دوران مشروطه نیز متفکری مانند میرزای نائینی با نگارش «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» درباره مشروعیت حکومت، مقابله با استبداد و مبانی دینی نظام سیاسی سخن گفته بود. از سوی دیگر، نظریه ولات فقیه و حکومت اسلامی امام خمینی (ره) نیز که جمهوری اسلامی را بنا نهاد، بر مبانی مستقل و دیرپای فقهی و سیاسی استوار است. شریعتی بی‌تردید در شکل‌گیری زبان انقلابی و بیداری سیاسی نسل خود نقش داشت، اما معرفی او به عنوان منشأ اصلی اسلام سیاسی، یا از سر ناآگاهی نسبت به تاریخ ایران و اندیشه سیاسی اسلام و عدم مطالعه و شناخت است، یا شائبه غرض‌ورزی و تسویه‌حساب فکری و سیاسی را به میان می‌آورد. جالب آنکه غنی نژاد شریعتی را به ایدئولوژیک کردن دین متهم می‌کند، اما خود در تبیین تاریخ ایران به الگویی نزدیک می‌شود که همه مسیرهای پیچیده تاریخی را به یک خطای فکری باز می‌گرداند. گویی کافی است شریعتی را از تاریخ حذف کنیم تا بسیاری از گرفتاری‌های سیاسی و اقتصادی ایران توضیح داده شوند و کل مسیر ملی ایرانی‌ها تغییر کند.

خودکامگی در لباس عقلانیت

مشکل نهایی غنی نژاد را می‌توان نوعی «خودکامگی معرفتی» نامید. حالتی که شخص، معیار تشخیص حقیقت را در اندیشه خود می‌بیند و مخالفت دیگران را نشانه کم‌دانشی آنان می‌انگارد. در چنین نگاهی، گفت‌وگو به فرصتی برای آموختن تبدیل نمی‌شود. صحنه‌ای است که یک نفر می‌آید تا بار دیگر حقانیت خویش را اعلام کند. آزادی البته به معنای پذیرش همه عقاید یا صرف‌نظر کردن از نقد نیست. مدافع آزادی می‌تواند با قاطعیت از اندیشه خود دفاع کند، اشتباهات دیگران را نشان دهد و حتی نظریه‌ای را به شدت رد کند. اما میان نقد استدلال و تحقیر صاحب استدلال فاصله‌ای اساسی وجود دارد. کسی که این فاصله را رعایت نمی‌کند، در عمل از همان روشی بهره می‌برد که مدعی مبارزه با آن است. ایران امروز به گفت‌وگوی جدی درباره اقتصاد، سیاست و تاریخ خود نیاز دارد. باید درباره ناکارآمدی دولت، فساد اقتصادی، آزادی بازار، عدالت اجتماعی و میراث انقلاب بحث کرد. هیچ‌کدام از این موضوعات نباید از نقد مصون باشند. اما گفت‌وگو زمانی ممکن است که هیچ اقتصاددان، فیلسوف یا سیاستمداری خود را مالک انحصاری عقل ندانند.

غنی نژاد می‌تواند همچنان از بازار آزاد دفاع کند و با اسلام سیاسی مخالف باشد. مسئله این است که آزادی، پیش از آنکه آموزه‌ای در کتاب‌های اقتصاد باشد، باید در رفتار مدافعانش دیده شود. آزادی خواهی که تحمل اندیشه مخالف را از دست بدهد و پنجه به صورت هم‌وطنان خود بکشد، سرانجام ممکن است همان استبدادی را بازتولید کند که تمام عمر علیه آن قلم زده است.

اخبار



درباره غنی‌نژاد و یک ژانگولربازی رسانه‌ای

غنی نژاد مدافع سرسخت لیبرالیسم با اظهارنظرهای جنجالی درباره چهره‌های اثرگذار تاریخ معاصر ایران خبرساز شده است.

به گزارش تسنیم، یکی از پدیده‌ها و آسیب‌های فضای مجازی در سال‌های اخیر این بود که برخی چهره‌های دانشگاهی به جای آنکه از اعتبار علمی و جایگاه تخصصی خود برای ارتقای سطح گفت‌وگو استفاده کنند، در رقابت برای توجه خریدن و به اصطلاح تِرِند شدن، گرفتار می‌شوند و به تدریج از جایگاه استاد و صاحب‌نظر به جایگاه یک اینفلوئنسر سیاسی تنزل پیدا می‌کنند.

موسی غنی نژاد چهره اقتصادی و مدافع سرسخت لیبرالیسم، یکی از همان‌هایی است که در سال‌های اخیر بیش از آنکه با مباحث تخصصی اقتصاد و نظریه‌های اقتصادی شناخته شود، با اظهارنظرهای جنجالی درباره شخصیت‌های تاریخی در فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی مطرح شده است.

اگرچه نقد صریح و حتی تند شخصیت‌های تاریخی، حق هر پژوهشگر و صاحب‌نظری است اما مسئله آنجاست که مرز میان نقد مستند و جنجال‌آفرینی کمرنگ شود و به‌جای استدلال، برچسب‌زنی و داوری‌های شاذ مورد توجه قرار بگیرد. اما جدا از آنچه جنجال رسانه‌ای برای دیده شدن است، روایت‌سازی‌های او دقیقاً در راستای پروژه‌ای است که در سال‌های اخیر رسانه‌های جریان ضد ایرانی برای اعتبارزدایی از چهره‌های ملّی آغاز کرده بودند. یکی از مهم‌ترین محورهای اظهارنظرهای غنی نژاد، حمله به دکتر مصدق و زیر سؤال بردن جایگاه تاریخی نهضت ملی شدن صنعت نفت است.

او در گفت‌وگویی مدعی شده بود ملی شدن صنعت نفت به ضرر مردم تمام شد؛ وی همچنین ناسیونالیسم مورد حمایت مصدق را نوعی ناسیونالیسم رمانتیک همراه با پوپولیسم توصیف کرده و معتقد است جریان ملی شدن صنعت نفت در شکل‌گیری فضای ضد غربی در ایران تأثیرگذار بوده است.

اما مسئله به همین نقد اقتصادی محدود نمی‌شود و روایتی متفاوت از روایت تاریخی رایج درباره کودتا بودن واقعه ۲۸ مرداد ارائه می‌کند.

نقد عملکرد مصدق اگرچه می‌تواند وارد باشد اما زیر سوال بردن کودتای CIA و MI۶ و نادیده گرفتن نقش مداخله خارجی، هم‌صدایی با یکی از مهم‌ترین محورهای تبلیغاتی جریان سلطنت‌طلب است که تلاش می‌کند کودتای ۲۸ مرداد را از یک مداخله خارجی علیه دولت ملی ایران به روایتی از بازگشت نظم و قانون تقلیل دهد.

دومین نمونه از اظهارنظرهای شاذّ غنی نژاد، حمله اخیر او به دکتر علی شریعتی است.

غنی نژاد در گفت‌وگویی درباره شریعتی، او را شیاد خوانده و حتی درباره دانش دینی و شناخت او از مارکسیسم نیز داوری‌های تندی مطرح کرده است.

فارغ از اینکه می‌توان درباره آثار شریعتی، نسبت اندیشه او با مارکسیسم، برداشت‌هایش از اسلام، نقد علمی کرد، استفاده از تعابیری همچون شیاد برای توصیف یکی از تأثیرگذارترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران، بیش از آنکه به گشودن یک بحث علمی کمک کند، بوی پروژه تخریب شخصیت سوق می‌دهد.

شریعتی صرفاً یک متفکر دانشگاهی نبود؛ او در شکل‌گیری بخش مهمی از ادبیات روشنفکری، عدالت‌خواهی و مبارزه با استبداد در ایران معاصر نقش داشت و حتی بسیاری از جریان‌های روشنفکری که حتی با جمهوری اسلامی هم زاویه داشتند، همچنان برای جایگاه تاریخی و تأثیر اجتماعی او احترام قائل‌اند؛ چنانچه این اظهارات غنی نژاد با واکنش عبدالکریم سروش مواجه شد.

اما شاید دلیل حمله یک‌باره غنی نژاد به شریعتی این باشد که او از جمله چهره‌هایی بود که با نقد ساختار استبدادی حکومت پهلوی و مخالفت با ساواک، هزینه سیاسی و اجتماعی پرداخت و تخریب یک جانبه چنین شخصیتی، بازهم کمک به پروژه انقلابی ستیزی پهلوی‌هاست.

شاید برای فهم مواضع غنی نژاد باید به پروژه فکری او نیز توجه کرد؛ او خود را مدافع لیبرالیسم می‌داند و بارها از آزادی اقتصادی، بازار آزاد و محدود شدن مداخله دولت دفاع کرده است. از نگاه او، بخش مهمی از مشکلات اقتصادی و حتی سیاسی ایران به غلبه اندیشه‌های چپ و تفکرات ضد سرمایه‌داری بازمی‌گردد.

غنی نژاد در یکی از گفت‌وگوهای خود درباره جریان‌های فکری ایران، شریعتی و احمد فردید را در زمره چهره‌هایی قرار می‌دهد که به زعم او، در تداوم بی‌اعتقادی به اقتصاد مدرن نقش داشته‌اند. این مواضع نشان می‌دهد که حمله به شخصیت‌هایی مانند مصدق و شریعتی را نمی‌توان صرفاً اظهارنظرهایی پراکنده دانست؛ بلکه باید آنها را در چارچوب یک پروژه فکری گسترده‌تر برای بازخوانی تاریخ روشنفکری ایران از منظر لیبرالیسم بررسی کرد.

البته دفاع از لیبرالیسم یا نقد چپ‌گرایی می‌تواند حق هر صاحب‌نظر علم اقتصاد باشد؛ همان‌گونه که نقد سرمایه‌داری و دفاع از عدالت اجتماعی نیز حق دیگران است اما مشکل اساسی آنجاست که یک لیبرالیست خود را معیار نهایی داوری درباره تاریخ و اندیشه قرار می‌دهد و دیگر جریان‌ها را نه با استدلال، بلکه با برچسب‌هایی چون نادانی، شیادی و عوام‌فریبی از میدان خارج کند.

اگرچه اشخاصی مانند مصدق و شریعتی، نباید از دایره نقد خارج باشند اما نقد علمی با تخریب شخصیت تفاوت دارد. نمی‌توان با چند عبارت جنجالی، پیچیدگی‌های تاریخی یک نهضت ملی یا اندیشه‌های یک متفکر اثرگذار را در زمانه‌ای جای خالی امثال شریعتی و شهیدان مطهری و مفتح بسیار حس می‌شود، نادیده گرفت و با ادعای لیبرالی و آزادی، برچسب‌زنی‌های غیراخلاقی و دگماتیزمی را در راستای کمک ناخواسته و یا شاید عامدانه برای پروژه ضد ملی جبهه دشمنان ایران پیش برد.